

نگاهی به

زندگی، شخصیت و مکتب صدر المتألهین

قسمت سوم

استاد سید محمد خامنه‌ای

صدرا و میرداماد

(مؤلف کتاب معروف جامع المقاصد، و سلطان بی تاج و تخت زمان شاه اسماعیل صفوی) می‌زیسته و به دامادی وی مفتخر گردیده است؛ و از آنجاست که در زبان و میان مردم به «سید محمد داماد» یا «میرداماد»، معروف گشته و این لقب به فرزند وی نیز رسیده است. در سبب دامادی وی و زناشویی با کریمه محقق کرکی، در تواریخ آورده‌اند که محقق کرکی در رؤیا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که به وی فرمود دخترش را به سید محمد استرآبادی به زنی بدهد، تا از نسل آنها پسری بیاید که وارث علوم انبیاء و اوصیا گردد. محقق یکی از دخترانش را به همسری وی می‌دهد ولی پس از چندی، پیش از آن که از او فرزندی پدید آید، آن دختر درمی‌گذرد و این سبب شگفتی پدر می‌گردد که رؤیا را ابتر می‌بیند ولی دوباره امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب می‌بیند که نام دختر دیگر او را یاد آور می‌شود و می‌فرماید که: «مقصود ما آن دختر دیگر تو است». محقق مزبور، کریمه دیگر خود را به همسری وی می‌دهد و حکیم میرداماد از وی متولد می‌گردد.

بنابر این میرداماد نوه دختری محقق ثانی است و

همچنانکه تاریخ آغاز آشنایی صدرای جوان را با دو استاد چیره دست خود شیخ بهاءالدین عاملی و میرداماد نمی‌دانیم، پایان آن را نیز نمی‌توانیم به صورتی دقیق و مستند به دست بیاوریم، مگر آنکه آن را سالهای میانه دهه دوم قرن یازدهم (یعنی سالهای ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ هـ) فرض کنیم که یکی از فرضیه‌های ما در تاریخ خروج صدر المتألهین از اصفهان به سوی قم (یا شیراز) است.

اکنون که شرح تلمذ و روابط و علائق ملاحظه با نابغه دوران، شیخ بهائی و مشابهنها و تأثیرات و تأثرات آن دو را به پایان می‌بریم، وقت است که به شرح تلمذ و روابط این حکیم فرزانه با نابغه دیگر و استاد نامدار وی در حکمت، یعنی میرداماد پردازیم.

میرداماد — که نام وی میرمحمدباقر (یا سیدمحمد باقر) حسینی، و به تعبیر خود وی: «محمد بن محمد المدعو باباقرالحسینی»^۱ است و پدر وی از جایی بنام فندرسک از توابع استرآباد (حدود گرگان کنونی) برخاسته است — یکی از نوابغ دوره صفویان به حساب می‌آید که در استعداد و قدرت فهم و حافظه و توان اندیشه و تدقیق و تحقیق، بینظیر بوده و می‌توان او را ابن سینای قرون اخیر دانست.

پدر وی — بنام شمس‌الدین سید محمد استرآبادی، معروف به داماد — یکی از علما و فقه‌های زمان خود بوده است که در خدمت محقق ثانی شیخ علی عاملی کرکی

۱- در جایی ندیده‌ام که میرداماد خود را استرآبادی خوانده باشد و سبب آن — همانگونه که خواهیم دید — تولد و زندگی او در مشهد و خراسان و سپس اقامت در اصفهان (و قزوین) بوده است. لذا از این قرار، او را حکیم استرآبادی نامیدن بی‌وجه و ناروا به نظر می‌رسد.

بالتبع از همان اوان کودکی از منزلت کافی و امکانات وافی برای زندگی و تحصیل علم برخوردار بوده است. تاریخ تولد وی روشن نیست. سید علی حسینی صاحب خلاصه الشعراء و مقیم شهر کاشان در همان کتاب درباره میرداماد و دیدارهایی که با وی داشته می‌گوید:

«در شهر سنه ۹۸۸ از دارالسلطنه قزوین به قصد زیارت مشهد مقدسه^۲ رضویه به دارالمؤمنین کاشان خرامید». (و با وجود صغر سن، مهارتش در فنون علوم به جایی رسید که در اکثر مطالب عالییه حکیات و ریاضیات، رسائل و حواشی تصنیف نمود.)

از این عبارت و تعبیر «صغر سن» و نیز ابیاتی که درباره میرداماد نوجوان سروده مانند:

«غبار غم به تو ای سرو نوجوان مرساد
بهار عمر ترا، آفت خزان مرساد
بنفشه خط سبزت مباد پژمرده
به لاله زار رخت رنگ زعفران مرساد»

می‌توان دانست که وی در عنفوان جوانی بوده و سن و سالی کم داشته و اگر او را در آن سال (سال ۹۸۸ هـ) جوانی هفده ساله فرض کنیم، تاریخ تولد او سال ۹۶۹ خواهد شد که با گفته سید طباطبایی، (مصحح کتاب نخبه‌المقال) — که گفته است: تاریخ تولد محقق داماد را سال ۹۶۹ یافتیم^۳ — مطابقت می‌نماید. از طرفی، می‌دانیم که در گذشت استاد وی شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهائی) در سفر حج سال ۹۸۴ بوده است و بر این اساس، دوران تحصیل میرداماد نزد شیخ حسین، در مشهد و قزوین و در نوجوانی وی و بین سالهای ۹۸۰ تا ۹۸۳ خواهد بود و این مطلب با نوشته مورخینی چون اسکندر بیگ^۵ و تقی‌الدین حسینی سازگار است و باید پذیرفت که اولاً — نوجوانی در حدود یازده ساله بوده و ثانیاً — محقق ثانی تولد این نوه خود را ندیده است و پیش از تولد او درگذشته است. (۹۴۵ هـ).

اما درباره موضوع دوم: فاصله بسیار سال ۹۴۵ تا ۹۶۹ — یعنی نزدیک ۲۵ سال — مسئله تاریخ تولد میرداماد را دشوار می‌سازد و داستان رؤیای وی را به ضعف و نابآوری می‌برد، چه دور از ذهن به نظر می‌رسد که فاصله زناشویی‌ای چنین پرشور، با تولد فرزندی که می‌دانیم چندمین فرزند آنها بوده، بیست و پنج سال به درازا بکشد و دختر محقق ثانی که به سنین پیری رسیده — و بسا نازایی را احساس می‌کرده — دارای این فرزند موعود منتظر بشود؛ اگرچه در موازین طبیعی خود این موضوع دور از امکان و احتمال نیست.

اینجاست که یا باید رؤیای مشهور را نادیده گرفت، یا تولد میرداماد را زودتر از آن انگاشت و با کسانی که فوت میرداماد را در هشتاد سالگی وی — یعنی تولد او را سال ۹۶۱ دانسته‌اند — همصدا شد، یا تاریخ دیگری را برای تولد او یافت. با این همه از رؤیای مزبور گذشتن برای اینجانب آسانتر است تا نتیجه‌ای را که در بالا به آن رسیدیم (تولد در سال ۹۶۹) از دست گذاشتن.



زمان کودکی و نوجوانی و ظاهراً تولد وی در شهر مقدس مشهد بود و تحصیلات مرسوم آن روزگار — یعنی ادبیات عرب و فقه و اصول و حدیث و رجال و درایه الحدیث و منطق و کلام و فلسفه را از اساتید آنجا فراگرفت و در احوال وی نوشته‌اند که در همان دوران صباوت یا نوجوانی به یاری استعداد و حافظه

۲- به احتمال قوی مقصود وی از دارالسلطنه، اصفهان بوده که سهوالقلم شده؛ زیرا سر راه مشهد بودن کاشان بعد از قزوین بعید به نظر می‌رسد. و کاشان میان راه متعارف اصفهان و مشهد است.

۳- حکیم استرآباد، دکتر موسوی.

۴- اما درباره موضوع اول باید دانست که پدر شیخ بهاء، یعنی شیخ حسین عاملی، حدود سال ۹۶۶ هـ به ایران آمده و تا ۹۶۹ هـ در قزوین بوده و سپس هشت سال یا بیشتر در هرات و خراسان اقامت و شیخ الاسلامی کرده — (در سال ۹۷۹ بایستی در هرات بوده باشد، زیرا شیخ بهاء در آن سال شعری را برای پدر به هرات فرستاده است. (شیخ بهائی، تألیف سعید نفیسی، ص ۲۰). — وی سال ۹۸۴ را در سفر حج می‌گذرانده و در مراجعت از همان سفر حج، در بحرین به لقاء الله شتافته است.

می‌ماند بین سالهای ۹۸۰ تا ۹۸۳ که وی و پدر شیخ بهاء مسلماً نه در هرات و نه در قزوین، بلکه در مشهد بوده‌اند.

اگر تولد میرداماد را سال ۹۶۹ بدانیم، طبعاً دوران شاگردی میرداماد نزد شیخ حسین عاملی در سنین یازده تا چهارده سالگی خواهد بود که از استعداد و گوهر توانای وی بعید نیست؛ و دیگران هم از آن زمان به «صغر سن» و «طفولیت» و مانند آن تعبیر کرده‌اند. و ممکن است سن وی را بیشتر فرض کنیم و در نتیجه سال تولد وی نیز پیش از سال ۹۶۹ خواهد بود.

۵- همانگونه که در صفحات بعد خواهیم دید، مؤلف عالم‌آرای عباسی درباره میرداماد می‌گوید: «از تاریخ ارتحال شاه جنت مکان الی الآن — مطابق سال ۱۰۲۵ هـ — لحظه‌ای از مطالعه و مباحثه خالی نبوده است...» مقصود وی از «شاه جنت مکان» اگر پدر شاه عباس یعنی محمد خدابنده (درگذشته در ۱۰۰۴) باشد، مدت بیست و یکسال می‌شود که کمتر از دوران تحصیل میرداماد است؛ و اگر شاه جنت مکان را شاه طهماسب (درگذشته در ۹۸۴) بگیریم — که مناسبت بیشتری دارد — مدت مزبور حدود چهل سال می‌شود و مبدء آن پانزده سالگی میرداماد خواهد شد؛ و احتمالات دیگری که بهرحال وجود دارد.

شگفت‌انگیز خود توانست کتب فلسفی دشوار چون کتاب اشارات و کتاب شفا را — که از کتب معروف ابن‌سیناست — بخوبی بیاموزد و خود در فلسفه و برخی علوم دیگر، کتب و شروحی را به نگارش درآورد. چون — ظاهراً — از اساتید آن دیار بی‌نیاز می‌گردد، به دنبال اساتیدی کاملتر، از مشهد به قزوین روی می‌آورد و در آنجا به محضر درس استاد بینظیر زمان میرفخرالدین استرآبادی معروف به سماکی (و گاهی علامه فخری در مقابل علامه خضری) — که بازمانده و یادگار مکتب شیراز و از شاگردان بنام میرغیاث‌الدین دشتکی بوده است — راه می‌یابد و از وی بهره بسیار می‌برد.

جوهره توانا و استعداد بی‌نظیر و حافظه نیرومند وی سبب می‌گردد که با وجود جوانی و حضور دانشمندان فراوان که در زمان و دستگاه صفویه و شاه‌عباس اول بودند، نام وی بر سر زبانها بیفتد و حدیث او در محضر خاص و عام گفته شود. این شهرت سرانجام او را به دربار شاه‌عباس کشانید و مورد محبت و احترام وی قرارداد؛ بگونه‌ای که تا آخر عمر وی این رابطه استوار ماند و پادشاهان پس از وی نیز (تا زمان شاه‌عباس دوم) به وی احترام و تکریم بسیار می‌نمودند و به مجالست او افتخار می‌کردند.

آوازه فضل و استعداد و گوهر درخشان حکمت و دانش و حافظه نیرومند او تا به جایی رسید که وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسان آن روز نیز از وی به بزرگی یاد کردند و درباره وی نوشتند. مثلاً اسکندربیک منشی شاه‌عباس اول در کتاب خود (تاریخ عالم‌آرای عباسی)^۶ درباره وی چنین می‌نویسد:

«حضرت میر، خلف صدق مرحوم سید محمد داماد استرآبادی است و دختر زاده مجتهد مرحوم شیخ علی (بن) عبدالعال. پدرش بدین جهت به داماد اشتیاق یافت.

به حدت فهم وجودت طبع، اتصاف دارد. در صغرسن در مشهد مقدس معلی واقع شده و در خدمت مدرسان و افاضل مباحثات، اکتساب علوم و در اندک زمان ترقی عظیم کرد. در زمان نواب سکندر شأن، به اردوی معلی آمد. مدتی با میرفخرالدین سماک استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده و در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گشت.

از تاریخ ارتحال شاه جنت مکان الی الآن — مطابق ۱۰۲۵ هـ — لحظه‌ای از مطالعه و مباحثه خالی نبوده است ... و فقهاء عصر، فتاوی شرعیه را به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمارند و در اکثر علوم تصانیف دارد.

حافظه میر بمرتبه‌ی است که از اول حال، هر «نقد» که به «خازن طبیعت» سپرده، در حفظ آن شرط امانت بجای آورده. الیوم در دارالسلطنه اصفهان است.»
نویسنده کتاب تذکره خلاصه الاشعار^۷ — که وی را دوبار ملاقات کرده — درباره وی چنین می‌نویسد:

«میر برهان‌الدین محمد باقر اشراق — مدالله تعالی ظلال سیادته و فضیلته الی یوم التیام — از متوطنین دارالسلطنه صفاهان است، پسر سیدالسادات امیرشمس‌الدین محمدالاسترآبادی الشمیر بداماد؛ و انتساب شریف آن جناب از جانب دیگر به حضرت شیخ‌المحققین و قدوة‌المدققین و فخرالمجتهدین و خلاصه العلماء المتبحرین و زین الفقهاء فی العالمین: علی بن عبدالعال — روح‌الله روحه و نور مرقده — می‌رسد، که علو شأنش در میان مجتهدین امامیه «کالشمس فی وسط السماء» هویدا است؛ لاجرم حاجت به آن نیست که قلم و زبان در تعریف آن مقتدای عالمیان شروع نماید و به آنامل سعی و اجتهاد، ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ مجتهدین برگشاید.

اما سیادت و فضیلت پناه مشارالیه در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر رضیه و شمع مرضیه عدیل و نظیر ندارد و از سایر سادات عظام زمان خود، بلکه از اکثر علما و فضلائی عصر، به جودت طبع و حدت ذهن و طلاقت لسان و لطافت بیان امتیاز تمام دارد، و از زمان طفولیت تا حال هواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می‌کارد و اعالی و افاضل نسبت به آن سرور ذریه خیرالمسئولین التصفات بسیار داشتند و دارند.

سأها در مشهد مقدسه رضویه — علی ساکتها السلام — ساکن بود و به طلب علوم مشغولی می‌نمود و اکثر متداولات و منقول را مطالعه فرمود و در اندک زمانی در میدان تحقیق مسائل شفا و اشارات و توضیح اشکال رسائل ریاضیات و حکمیات قصب‌السبق از اقران در ربود و با وجود صغر سن، مهارتش در فنون علوم به جایی رسید که در اکثر مطالب عالییه حکمیات و ریاضیات، رسائل و حواشی تصنیف نمود.

و بعد از آن از مشهد مقدسه سفر کرده خود را به دارالسلطنه قزوین رسانید و مدتی نیز در اردوی معلا به درس اشتغال نمود. نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد خود بر صحایف ضمایر علما و فضلا ظاهر گردانید و در

۶- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۷- تقی‌الدین حسینی کاشانی.

شهور سنه ثمان و ثمانین و تسع ماه [۹۸۸ هـ] از دارالسلطنه قزوین به قصد زیارت مشهد مقدسه رضویه به دارالمؤمنین کاشان خرامید، و روزی چند در این جانب ساکن گردید و در آن اوقات فقیر حقیر به ملازمت آن قبله ارباب دانش و بینش رسیده، آن مقدار صفات حمیده و نعوت پسندیده - چه علمی و چه عملی - از او مشاهده شد که زبان قلم از شرح شهادی از آن قاصر است.

و ایضاً در آن زمان میان این کمینه و آن والی کشور فضل و احسان چنان موافقتی و آشنایی پدید گشت که ریاض اُنس و هدایق مودق که پڑمرده گردیده بود، در دو سه نوبت صحبت، صفت حضرت و نصارت پیدا کرد و به مجالست و مجاورت آن قطب فلک معانی، دل و جان را چنان الفتی و مؤانستی حاصل گردید که این بنده شرح نبذه فی از آن بوسیلت تلفیق الفاظ و ترکیب کلمات از جمله محالات می‌داند؛ لاجرم دعای آن ذات را بر توضیح آن صفات راجح دانسته به این نظم اکتفا می‌نماید. شعر: ... [غبار غم به تو... (این شعر در صفحات پیش گذشت)]^۸

میرداماد، فقه را در محضر اساتیدی همچون دائی خود شیخ عبدالعالی بن شیخ علی کرکی (پسر محقق ثانی) و شیخ حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهایی) و (به احتمال) تاج‌الدین حسین صاعد طوسی و نیز سیدنورالدین عاملی (شاگرد شهید دوم) فراگرفت و می‌توان او را وارث فقه و فقه‌های مکتب لبنان و از فقیهان آن دانست.

میرداماد، در اندک زمان از فقه‌های طراز اول ایران گردید و حوزه درس گسترده و پرپرکاتی را پایه گذاشت و شاگردان بسیاری تربیت کرد که در اصفهان و شهرهای دیگر ایران به کار فتوا و قضاوت و امامت جمعه و جماعت می‌پرداختند و حاکم شرع و مفتی رسمی و دولتی بودند، و همان گونه که در تاریخ عالم آرا آمده بود فتاوی و احکام دشوار و پیچیده را از محضر وی می‌پرسیدند و «به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمردند». وی از همان دورانی که از محضر استاد بزرگ خود فخرالدین سماکی بهره می‌برد، به تدریس فلسفه نیز می‌پرداخت و پس از چندی تبرز و چیره دستی و دقت و موشکافی او در حکمت و علوم عقلی و مسائل دشوار فلسفی بر همگان آشکار گردید و سبب شد که فضلا و

حکماء و مسدرسانی همچون شاه تقی‌الدین محمد، میر محمود شولستانی، ابوجعفر کافی قاینی، شیخ محمد باقر نائینی، شیخ حیدر بن محمد خوانساری، میرزا ابراهیم همدانی، میرابوطالب امامی اصفهانی، شیخ عبدالعال، و میرزاجان باغتوی شیرازی،... تحت الشعاع وی قرار گیرند و جز نامی از آنان باقی نماند.

با وجود تضلع وی در تمامی علوم رائج آن زمان، که علاوه بر علوم عقلی و نقلی و ادبی شامل ریاضیات و نجوم و طب و غیر آن نیز می‌شد، میرداماد بیشتر در تاریخ، یک فیلسوف شناخته شده است، و این ویژگی حکمت و علوم عقلی است که پرتو آن تابانتر و خیره کننده تر است و دانشهای دیگر را، هر چند که در آن سرآمد باشند، تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

با استقرار میرداماد در حوزه اصفهان^۹ (ظاهراً سال ۱۰۰۶ و همراه انتقال پایتخت به اصفهان) شهرت او همه آفاق علم و حکمت را فراگرفت و از هر سو برای بهره‌گیری از دریای ناآرام دانش و بینش او به او روی می‌آوردند.

از روابط او با دیگر فضلاء عصرش - جز شیخ بهاء - چندان اطلاعی نداریم، اما میانه آن دو دانشمند نابغه و بی‌مانند، روابطی دوستانه وجود داشته است که گوشه‌ای از آن را مورخان و ترجمه‌نویسان در کتب خود آورده‌اند. اگر چه شیخ بهاء پیرتر و جهان‌نیده تر بوده است، ولی همزمان و معاصرند و مشترکاتی دیگر نیز با یکدیگر دارند.

هر دو در دارالسلطنه قزوین به دربار شاه عباس راه می‌یابند و هر دو نزد پادشاهان صفویه دارای مقام و منزلت والا می‌باشند. هر دو در زمان خویش، سخت مشهور و زیانزد عام و خاصند و هر دو اُعجوبه در استعداد و سرآمد در دانشند و هر دو دارای مکتب و ویژگی و مدرّس یگانه زمان خود شمرده می‌شوند و هر دو همراه شاه‌عباس به اصفهان، پایتخت جدید، می‌آیند و

۸- مقدمه کتاب قیسات، چاپ دانشگاه.

۹- در صفحه آخر کتاب اثنتی عشر رساله میرداماد، ظاهراً به خط خود وی چنین آمده است: «هو هو ولا سواه - لقد ساقه قاید التوفیق الی نوبه احرج الخلق الی الرب الغنی محمد بن محمد المدعو بیافر داماد الحسینی و قاه الله من الوجود العلمی الی الشهود العینی. کتب فی عام ۱۰۰۲ من الهجرة و الحمد لواءه العقل و مفیض الخیر. بمحرسة اصفهان حمیت عن طوارق الحدثان.» و این دلالت دارد که در آن سال در اصفهان بوده و این منافاتی با اقامت در قزوین ندارد، زیرا اصفهان پایتخت ناستانی شاه‌عباس و پدرش بوده و از سال ۱۰۰۶ رسماً پایتخت دائمی شاه‌عباس اول شده است.

بدیهی است که یکدیگر را از نزدیک می‌شناسند. آنچه که در اینجا باید یادآور شد پدیده نادری است که در این روابط وجود دارد، و آن پیوند پر مهر و محبت آمیز الهی آن دو با یکدیگر است؛ و در این شگفت نیست؛ زیرا که هر دو رهرو یک راه، یعنی سیر و سلوک عرفانی، و مست یک باده، یعنی عشق الهی، و دلگشته یک محبوب و خراب یک «کرشمه گر»ند.

شاید یکی از دلایل این پیوند باطنی آن باشد که میرداماد شاگرد پدر شیخ بهاء و همدوره و هم کجاوه تحصیل وی است و از طرفی میرداماد نیز یادگار محقق ثانی — پایه گذار نظام نوین روحانیت و فقاہت در ایران و احیاگر سنن رهبری و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) — می‌باشد، که استاد پدر شیخ بهاء نیز بوده است.

هر دو دارای طبعی لطیف و خیالی بنازکی میان دلبر؛ و شاعر و عارف و سخنور و هم‌آورد در فنون ادب و فصاحت کلام و بلاغت بیان در نظم و نثر و در پارسی و تازیند؛ و هر دو شهریاران ملک قناعت و قهرمانان ترک هوا و جاه و منزلتند و صفایی به زلالی شبنم سحرگاہی دارند.

در پاکدلی و صفای باطن و تقوای آنان و حفظ الغیب دیگری، قصه‌ای از آنان مشهور است: روزی آن دو بزرگ بمصلحتی سواره همراه شاه عباس در اطراف اصفهان به گردش مشغول بوده‌اند، اسب شیخ بهاء شوخی و چابکی می‌کرده و پیش می‌تاخته و بعکس، اسب میرداماد کند و آرام راه می‌پیموده است.

شاه فریبگر، به دنبال رخنه‌ای در تقوای آن دو به میر می‌گوید که مناسب شأن مردی چون شیخ نیست که چنین سبک سواری کند؛ میر پاسخ می‌دهد که: اسب از شوق راکب خود به وجد و رقص آمده و چون می‌داند که به چه بزرگی سواری می‌دهد از شادی تاب نمی‌آورد. در فرصتی دیگر، شاه به شیخ نزدیک می‌شود و از کندی میر در سواری به وی گله می‌کند، شیخ پاسخ می‌دهد که کوهی از دانش و بار سنگینی از معرفت که همراه میر است به اسب توان حرکت نمی‌دهد و گرنه، نه میر ناتوان از سواری است، و نه اسب از راهواری.

این قصه چه راست باشد — که عادتاً چنین به نظر می‌رسد — و چه نباشد، در میان این دو حکیم و فقیه رسته‌ای استوار از مهر و مودت و احترام وجود داشته و نامه‌نگاری نیز می‌شده است، که تاریخ برخی از آنها را

ثبت کرده است. از جمله نامه‌ای است که میرداماد در پاسخ شیخ بهاء نوشته و علاوه بر قدر و مقام و حرمت و احترام شیخ در نزد میرداماد، نشانگر رابطه مهرآمیز آن دو نیز هست و بخشی از نامه که در اوج فصاحت و صناعت ادبی است، این است: ^{۱۱}

«و لقد هبت ریح الانس من سمت القدس فأتتني بصحيفة منيفة كأنها بفيوضها بروق العقل بوموضها؛ و كأنها بمطوئها، أطباق الافلاك بصدراهمسا؛ و كأن أرقامها باحكامها إطباق الملك و الملكوت بنظامها. و كأن ألفاظها برطوياتها انهار العلوم بعذباتها؛ و كان معانيها بأفواجها، بحار الحق بامواجها. و أيم الله، إن طباعها من تنعيم وان مزاجها من تسنيم؛ و ان نسيمها لمن جنتان الومضوت، و ان رحيقها لمن دقاق الملكوت. فاستقبلتها القوى الروحية و برزت اليها القوة العقلية، و مدت اليها قفنة صوامع السر اعناقها من كوى الحواس و روازن المدارك و شبايك المشاعر و كادت حمامة النفس الناطقة تطير من وكرها شفقا و إهترزا و تستطار الى عالمها شوقا و هزازا؛ و لعمرى لقد تزويت و لكنى لفرط ظمأى ما ارتويت.

شربت الحب كاساً بعدكأس

فانفد الشراب و لا رويت فلا زالت مراحمكم الجليلة مدركة للمطالبين بأضواء الاعطاف العلية، و مروية للظامئين ببحر العطف الخفية و الجليلة.

ثم إن صورة مراتب الشوق و الاخلاص، التي هي وراء ما يتناهي بمالاتناهي، أظنها هي المنطبعة، كسأهي عليها في خاطركم الاقدس الانور، الذي هو لأسرار عوالم الوجود كحرارة مجلوة؛ و لغوامض أفانين العلوم و معضلاتها كمصفاة مصحوه. و إنكم لانتم، بمزيد فضلکم، المؤمنون لاهرار المخلص على حواشي الضمير المقدس المستتير، عند صوالح الدعوات السامحات في مئنية الاستجابة و مظنة الاجابة؛ بسط الله ظلالكم و خلد بمجدكم و جلالكم؛ و السلام على جنابكم الارفع الأبهى؛ و على من يلوذ ببابكم الاليع الاسمى و يعكف بفنائكم الأوسع الأسنى؛

و رحمة الله و برکاته أبداً سرمداً. ^{۱۱}

۱۰- پیش از بسم الله... این عبارت نیز آمده است: «یا لیتنی کنت شيئاً من هذه الأرقام حيث يلحظها بعين عنایتة شيخنا الانفخم الاعظم و مخدو منا الاعلم الاكرم، نطاق الايمان و عروة الدين، قدوة أهل الحق و اسوة أهل اليقين، لازل مجده و بهاؤه ممدوداً بالتظليل على روس المؤمنين و على مفارق العالمين.»
۱۱- سلافة العصر، سيدعليخان، ص ۴۷۸.

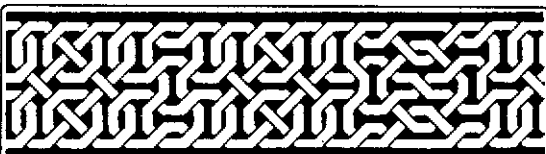
مخلصكم المنتاع محمد باقر الداماد الحسيني
از طرف شيخ بهاء الدين نيز اين نامه نمونه يي است از
نامه هايي كه به ميرداماد مي نوشته است: ۱۲

«طوبى لك ايها المكتوب، حيث تشرف بملامسة سيدنا و
مخدومنا بل مخدوم العالمين، سمي خامس اجداده الائمة
الطاهرين، سلام الله عليهم اجمعين.

سلام الله عليكم. لاجحة إلى ما استقر عليه العرف
العام، واستمر به الرسم بين الانام من توشيح الخطاب و
ترشيح مبتدأ الكتاب بذكر المزايا والاتقاب و نشر معالي
المآثر في كل باب، اذ هو فيما نحن فيه كفت شهرته مؤونة
التصدي لتحريره، و أغني ارتكازه في المخاطر عن التعرض
لشرحه و تقريره. و لو اننا اطلقنا عنان القلم في هذا المضمار
و أجرينا فلك البيان في ذا البحر الزخار لكتنا بمنزلة من
يصف الشمس بالضياء، او ينعت حاتم بالسخاء و لتأدينا
المقام بأوضح لسان «إن العيان يغني عن البيان».

و اما شرح شدة التعطش الى رشف راح الوصال،
وحدة التحوق و التسلف الى شرف الاتصال، فلذلك
طوينا كشفا عن مدأ أطناب الاطناب في ذلك، فضرينا
صفحا عن إنارة شهاب الاسهاب في تلك المسالك. و
اقتصر ناعلى إهداء طرائف صحائف تسلييات تنهل عن
رياض الوداد هو اظلمها. و شرائف لطائف تحيات تجتري في
مسالك الاتحاد قوافلها. و خوالص خصائص دعوات
تهادى في جادة الاخلاص رواحها و تصدح في حدائق
المودة و الاخلاص بلابلها. و ان مجارى احوال المحب
القديم، الذى هو خالص بالوداد مقيم، على ما يوجب مزيد
الحمد و يستدر أخلاف الشكر و الاوقات بتوفيق الله
سبحانه، مصروفة في تدارك مافات و الاستعداد لما هو
عنتقريب آت و المأمول من اللطاف القدسيه الاجراء على
صفحة المخاطر الانور و الضمير الاطهر، بما يستع من
صوالح الدعوات المعطرة مشام الاجابات و فتح أبواب
المكاتبات و المراسلات الجالية عن القلب صداء الآلام و
الكربات الجالبة الى النفس أعظم الافراح و المسرات؛ و
السلام عليكم و على العاكفين ببابكم و اللاتذنين بأعتابكم
و رحمة الله و بركاته. مخلصكم حقاً و صدقاً - بهاء الدين

ميرداماد با برخی دیگر از علما و صاحب منصبان
زمان خود نیز روابطی حسنه داشته و از نامه ای كه همراه
چند كتاب از نوشته های خود برای یکی از معاصران
فرستاده و تعبیراتی چون «نواب الصدر الاعظم و المخدوم
المعظم سلطان اعظم الصدور و الامراء...» و براعت
استهلالی كه در خطبه از كلمه «صدر» نموده برمی آید كه
مقصود و مخاطب وی صدراعظم زمان است. نامه این
است:



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ لَا أُعْتَدُ بِالْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
صَدْرُ كِتَابِ الْوُجُودِ حُدُوسُ سُلْطَانِ الْبَدْوِ وَالْعُودُ لِمَنْ تَرَعُوهُ الْفَتْحُ
وَالْإِبْدَاعُ وَصَدْرُهُ نِظَامُ الْكُونِ صَلْوَةُ الْعَقْلِ وَالنَّفْسِ فِي تَوَلُّوهُ
وَالْعِلْمُ عَلَى سَعَةِ رُفْعِ النُّورِ وَخَزَائِنُ سِرِّ الرَّحْمَةِ وَحَمَلَةُ سُنَنِ النَّبِيِّ
وَهُدَاةُ سَبِيلِ الْقُدْسِ بِمَعْلَمِ الشَّرْعِ وَالْإِبْرَاجِ وَبَعْدُ
فَإِنَّ الَّتِي أَحْتَوِيهَا صَدْرُ هَذِهِ الْأَرْبَابِ وَبَطْنُ هَذِهِ الْأُمَّةِ
عِضَةٌ مِنْ حُجِيِّ وَمُصْتَفَاةٍ وَرَبْرِي وَمُرْصَفَاتِي فِيهَا عِضُونَ مِنْ
قَسَائِي وَخَلْقَاتِ خَلْقَاتِي يَبْهَمُ بِهَا الْمُسْتَعِينُ مِنَ الشُّعْرِ وَالْمُتَوَكِّلُ
الْمُسْتَفِيزُ مِنَ التَّقَرُّبِ قَدْ اضْطَرَّتْهَا شَرِكَةُ الْإِنْتِجَاعِ وَأَفْتَضَتْ
شَبَكَةَ الْإِسْتِنْسَاجِ أَحْتَدًا مَا لَمْ يَنْزَلْ أَنْ كُتِبَ نَوَافِلُ الْعُدَّةِ
الْأَعْظَمِ وَالْحُدُومِ الْعَظِيمِ سُلْطَانِ أَعَاظِ الصُّدُورِ وَالْأَمْرَازِ بِرِجَالِ
أَكْبَرِ الْعُلَمَاءِ وَالْفُقَرَاءِ الزَّهَّادِ الْمُعَلِّمِ وَالْعَلَمَاتِ الْكَلِمَاتِ مَلَاذِ الْأَسْوَءِ
وَالْمُسْلِمِينَ مَلَائِكَةَ الْإِيمَانِ وَالْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا لَمْ تَطْلُقْ سِوَا
صَدْرِهِ وَشَاءَ وَهَذَا كَمَا فِي شَرْحِ السَّيِّدِ وَلَيْسَ الطَّامِسُ عَلَى قَعْدَتِهِ
الْحَمْدُ وَالرِّضَا وَفِيهَا مَعَارِجُ الْبَهْدِ وَالْعُلَا وَبَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ
تَوَاقِبُ خَيْرَتِهِ وَلا قَدَمَاتِ الْأَذْوَارِ وَأَنْوَارِ كَوَالِبِ دَوْلَتِهِ رَجَاءً أَنْ
يَشْرَحَ صَدْرَ غَوَامِضِ مَبَاحِثِهَا بِحُجِيِّ بَصَرِهِ الْقُدْسِيِّ وَيَرْفَعَ حُدُودَ
مَدَاحِهَا بِإِلْهَامِ نَظَرِهِ الْقُدْسِيِّ وَأَبَى قَدْ أَجْرَسَتْ لِحْدَانُهَا
ظِلَالُهَا أَنْ يَرِي بِهَا كَلِمَاتٌ، وَكَيْفَ تَشَاءُ، وَأَنْ يُعِينَنِي عَلَى اسْتِجَابَتِهَا
بَسْطِ أَنْوَارِهَا وَكَتْفِ اسْتِجَابَتِهَا وَحَقِّ مُسْتَشْكَلَاتِهَا
وَلَيْسَ مُسْتَهْتَكَةً وَهَذَا أَيْ النَّاتِقِينَ إِلَى حَيْزِ عَرْشِ تَجَلُّوهِ وَرَأْيَاتِهَا
ذَوَاتِهَا الطَّالِبِينَ فِي مَهَامِيرِ فَخْرِهَا وَدِرَائِمِهَا وَكُتُبِهَا
بِحَيْثُ الْبَابِ الْبَائِتِ الْمُنْتَدِمِ بِالْظَّلَالِ خِلَالَهُ وَشُرُوقِ عِزِّهِ وَأَقْبَالِ
أَنْوَارِ الرُّبُوبِيَّةِ وَأَفْقَارِ الْمُتَمَقِّينَ إِلَى رَحْمَتِهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَهْدِيَةً تَهْدِيَةً عَلَى بَاقِرِ الدَّلَامَةِ الْكُنْسِيِّ خَيْرِ النَّاسِ لِي فِي تَقَاتِيرِ
الْحُسْنِ وَشَاءَ فِي الْمَصِيرِ الْيَمِينِ مَنْ أَسْأَلَ الْقُرْبَانَ مِنْ لَدُنِّي لَنْ لَوْ
وَجَعَلَ خَيْرَ يَوْمٍ غَدَهُ وَلا أَوْ هُنَّ مِنَ الْإِعْتِمَادِ بِجَلِّ فَضْلِهِ
الْعَظِيمِ يَدُهُ فِي هَذَا رَجْعًا مِنْ سَاعِدِ ذِي الْقَعْدَةِ الْحَرَامِ لِقَامِ ١٠٢٤ هـ
أَنْوَالِ الْهَيْرَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُقَدَّسَةِ النَّبَوِيَّةِ كَائِمًا مَعْلِيًّا مُسْلِمًا ٥٥٥٥ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

اينك براي به پايان بردن اين بحث و به انجام
رساندن اين آغاز به شرح كوتاه و تحليل عجولانه اي از
شخصيت علمي و اجتماعي ميرداماد مي پردازيم، با اين

۱۲- در مقدمه مجموعه موسوم به اثني عشر رساله، از آثار ميرداماد
آمده است: هذا مما نقله الاستاد الاعظم التحرير - الآقا ابوالقاسم
المدرس الشيرازي - في حاشية مجموعته المسماة بديوان العروس،
رأيتها بخطه وكتب في آخره ما صورته هكذا: «هو مما كتبها الشيخ
بهاء الدين الى المعلم الثالث السيد محمد باقر الحسيني الداماد...»

اعتقاد که زندگینامه این مرد بزرگ، چندین جلد کتاب می‌خواهد و یکی از تلخکامیهای هر پژوهنده از کارنامه جامعه علمی و تحقیقی ما در ایران همین است که این گونه نوابغ و بزرگان ما که حقی بزرگ بر ملت ما دارند به رغم شهرت ظاهری و نام نیکشان در اوج گمنامی بسر می‌برند و سیمای حقیقی آنان به رغم روشنی ظاهری و کاذب، در هاله و غباری از جهل و ابهام فرو رفته است و پرده‌ای سنگین بر چهره تاریخی آنان فرو افتاده است.

سیدعلیخان مؤلف سلافة العصر - که در اواخر قرن یازده می‌زیسته - در زندگینامه کوتاهی که از میرداماد آورده، با نثر فخیم و زیبایی خود به تازی نکته‌هایی را یاد کرده است که هر یک می‌تواند روشنگر بُعدی از ابعاد زندگی وی باشد.

مثلاً می‌گوید: «فستید و سند و علم و علامه» یا «باقرالعلم و نحریره» «ان الزمان بمنله لعقیم» «ان عدت الفنون، فهو منارها» «او الکرّم، فهو بجره...» «او السیاسه، فهو امیرها» «او الریاسه، فهو کبرها، الذی هاب تسلطه سلطان العجم و کان الشاه عباس أضرله السؤ مراراً وأمرّله جبل غیلته امراراً؛ خوفاً من خروجه علیه و فرقا من توجه قلوب الناس الیه. فحال دونه ذو القوه و المحول...»^{۱۳}

تعبیراتی چون «عَلَم و عَلامه» و «باقرالعلم» و این که مادر زمانه به مثلش نخواهد آورد، که در نوشته دیگران نیز دیده می‌شود، دلالت بر اتفاق نظر تاریخنگاران و اجماع صاحب نظران - بویژه سالها پس از خود وی - بر ویژگی و برجستگی خاص علمی و جامعیت او در علوم گوناگون دارد. صدرالمآلهین نیز در نامه‌هایی که به وی می‌نگاشته به همین فضائل و امتیازها اشاره کرده است.

وی در یکی از نامه‌های خود این عبارات را کلید بیان ما فی الضمیر خود قرار داده است و می‌نویسد: «حلّال مشکلات حقایق، کشف معضلات دقایق، چهره‌گشای جمال معانی، مبین رموز آسمانی... مجموعه کمالات انسانی...»

کامل الذاق که ذات کاملش دارد فروغ، همچو عقل اول، از نقص کمال منتظر «حادی عشر العقول، حاوی الفروع و الاصول» سپس می‌افزاید که اگر پروردگار، وی را به عرصه وجود نیاورده بود چشمه علوم می‌خشکید و...

میرداماد علاوه بر دارا بودن دانشهای گوناگون زمان خود، در تمام یا بیشتر آنها سرآمد دیگران نیز بوده و این

را همه تاریخنگاران نوشته‌اند. شخصی مانند صدرالمآلهین در سنینی نزدیک به چهل سالگی، که خود یکی از حکمای بی‌نظیر زمان شمرده می‌شود، بارها از این که مشکل‌گشای او میرداماد است سخن گفته است و خود را در برابر او قطره‌ای از ابر فضایل وی می‌داند و می‌نویسد:

«و ما أنا الاّ قطرة من سحابه و لو أنسی الفّت ألف کتاب» و نیز می‌گوید:

«... هرچه این کمینه را ساخ می‌گردد از نتایج

استفاضات و لمعات اشراقات آن خاطر فیاض است و

بغیر از بندگان قدسی مکان، کسی را اطلاع بر کیفیت

حقیقت آن و مأخذش، و وقوف بر مبدأ و حد و مطلعش

و ملاحظه حال ذی السبب از سببش حاصل نیست...»

میرداماد، خود نیز به جامعیت خود در علوم و سلطه بر

دقایق آن، معتقد بوده و آن را اظهار می‌کرده است. از

جمله در کتب فلسفی خویش، از ارسطو و فارابی - که به

معلم اول و معلم ثانی مشهور شده‌اند - به «شریکنا فی

التعلیم» تعبیر می‌کند و خود را مانند آنها و «معلم ثالث»

می‌داند و همچنین تعبیرش درباره شیخ‌الرئیس ابن سینا:

«شریکنا فی الریاسه» است.

وی در مقدمه عیون المسائل با جمله: «مصرت العلم و

تصرت الحکمه» (که بنا به تعلیقه خود وی در شرح لغوی

آن مصدر، «مصر» را به معنی «دوشیدن تمام آنچه از شیر

در پستان است» آورده) می‌فهماند که چیزی از علوم

باقی نمانده که وی به دست نیاورده باشد، و درحقیقت و

عینیت نیز در زمان خویشتن به همین مثبت است.

وی در علم فقه سرآمد زمان خود است و دقتها و

ظرافتهای وی در تحلیل مسائل فقهی همین را اثبات

می‌کند؛ در ریاضیات صاحب نظر است و در رساله

«الاعضالات العویصه»^{۱۴} به شرح مشکلات لاینحل

مسائل ریاضی زمان خود می‌پردازد که تا زمان وی حل

نشده بوده و او آن را پاسخ گفته است، همچنانکه در

کتاب «سبع شداد» هفت مسئله دشوار فقهی - اصولی را

طرح و بحث و تحلیل نموده است.

در علوم ادبی نیز تفوق خود را اثبات کرده و تسلط

وی به لغت عربی تا به اندازه‌ای است که جاحظ و ابن

مقفع و اصمعی را به خاطر می‌آورد و به مراتب بیش از

آگاهی دانشمندان عرب زبان است.

یکی از ویژگیهای فقه وی آن است که آن را با فلسفه

آمیخته است، مثلاً در مسئله وجوب استحضار نیّت در

۱۳- سلافة العصر، ص ۴۸۷.

۱۴- در آخر کتاب سبع شداد جاب شده است.

تمام نماز و دیگر عبادات که برخی از فقها استمرار واقعی را تصور کرده‌اند نه استمرار حکمی، میرداماد از راه «وعاء دهر» و وجود حقیقی «حرکت قطعی» وارد می‌شود و می‌گوید:

«وقد حققنا في كتبنا الحكمة البرهانية من وجود الحركة القطعية. و الزمان الممتد في الاعيان فانما له بقاء دهری فی وعاء الدهر... فافتقار العبادة الى «تذکر النیه» فی جمیع اجزائها انما هو بحسب الحدوث فقط....»

و این عادت در رساله سبع شداد و کتب دیگر علمی و استدلالی او نیز دیده می‌شود.

یکی از حقایق پنهانی که در زندگی فلسفی میرداماد وجود دارد، بی‌اعتقادی او به فلسفه مشاء و گرایش او به حکمت اشراق و عرفان محیی‌الدین است. تدریس کتب ابن‌سینا و نگاشتن شروح و تعلیقات به آن مناسبت و توجه و تکیه به برهان و استدلالهای منطقی ارسطویی، برای عموم، این گمان را ساخته است که وی یکی از مبلغین فلسفه مشائی است و حتی برخی او را شارح فلسفه مشاء و مفسر فلسفه سینوی، (منسوب به ابن‌سینا)، معرفی نموده‌اند.

اما حقیقت آن است که وی مکتب اشراق سهروردی و محیی‌الدین را در هم آمیخته و همچون پایگاه اندیشه خود در فلسفه به کار می‌برده است تا به جایی که یکی از شاگردان او (عادل اردستانی) در دیباچه‌ای بر کتاب عیون المسائل وی او را با این عبارات می‌خواند: «ثالث المعلمین، بل المعلم الاول، لورفع الغطاء من البین، موضع المسالك والسبل، استاد الكل فی الكل، ناسخ الفلسفة اليونانية، معلم الحكمة الایمانیه الایمانیه....»

یکی از مشخصه‌ها و ویژگیهای بزرگ میرداماد و صدرالمতألہین بالخصوص و بیشتر دانشمندان ممتاز پرورش یافته در حوزه‌های علمیه باقی مانده از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، بُعد عملی و زهد و تقوای نزدیک به عصمت برخی از آنان است، که می‌تواند فرقی بزرگ میان دانشمندان ما با دانشمندان پرورش یافته در دامان آلوده ماده‌گرایی تمدنهای دیگر باشد.

میرداماد از آن دانشمندانی است که با وجود فراهم بودن همه گونه سرگرمیهای مادی و دنیوی هر لحظه که سر از کار تحقیق و تدریس برمی‌دارد سر به سجده و عبادت پروردگار متعال می‌گذارد.

شرح عبادتها و ریاضتهای شرعی میرداماد را در

کتب و سیر آورده‌اند، از جمله آن که مدت چهل سال برای رعایت ادب حضور ربوبی در بستر نخوابید و پای خود را در خوابیدن دراز نکرد و بیست سال حتی فعل مباح انجام نداد و اعمال زندگی روزمره او پیوسته همراه مستحبات و واجبات بود.

در زندگی وی آورده‌اند که هر شب ساعتها به تلاوت قرآن مشغول می‌شد؛ و به نمازهای طولانی و اذکار و ادعیه، بسیار می‌پرداخت.

بُعد دیگر میر که مورخان به آن اشاره کرده‌اند، ریاست، یعنی مقام اجتماعی والای اوست. همانگونه که دیدیم، سیدعلیخان از بیمناک بودن شاه‌عباس از قدرت و نفوذ اجتماعی میرداماد سخن آورده و گفته است که شاه‌عباس بارها و بارها به اندیشه و انجام برانداختن وی و از میان برداشتن او کوشید، ولی خداوند متعال آن نیرنگها را برهم زد. صدرالمتألہین نیز در یکی از نامه‌های خود به آن اشاره نموده است.^{۱۵}

یکی از مهمترین دلایل آن، ارادت و اخلاص صدها و شاید هزارها فقیه و مجتهد و قاضی و مفتی و سردمداران مدارس و مساجد و اوقاف و محاکم و مانند آنها به وی بود، که چون مغناطیسی نیرومند دل آنان را به سوی خود می‌کشید و قبله ارادت آنان شده بود.

سبب دیگر موقعیت اجتماعی وی، توجه و اقبال عامه مردم اصفهان بود که خواص را بگونه‌ای به فضایل و مکارم اخلاق خود شیفته می‌کرد و در رشته مودت خود می‌بست و عوام را بگونه‌ای دیگر؛ زیرا به رغم زهد و ریاضت و بی‌اعتنایی شدید وی به مقام و جاه و مال؛ در میان مردم می‌زیست و به نماز جمعه و جماعت می‌پرداخت و گره از مشکلات مردم برمی‌داشت و به فقرا یاری می‌رساند و این همان نکته‌ای است که صدرالمتألہین ناچار در نامه‌ای به شگفتی از آن سخن می‌گوید و حل این تناقض ظاهری را از وی می‌خواهد.

دیدیم که سیدعلیخان او را «دریای کرم و بخشش» خوانده بود و این پناه درویشان و یاری‌کنان بودن گویی یکی از ویژگیهای میرداماد است که در جلب ارادت عوام و وابستگی روحی مردم و شهرت به نیکوکاری وی در کشور تأثیر بسیار داشته و او را در برابر پادشاهی گدا صفت و خسیس چون شاه‌عباس قرار می‌داده است. □

۱۵- شرح این نامه خواهد آمد.